

حمید عرفان

پ

بعد از معلّقی که افق آشنا شود
در سیلان صوت
نگاه تمنا می چرخد و
بوی هزار هم نفس
در بی صدایی چرخ
از سبابه و شست رها می شود و
در پیچیده ی متن
غبار عاشقانه بر پوست می ماند و
نقش جان دوست
در چرخ نگاه و در طبیعت چرخان
صدای رنگ محو می شود
بعد از معلّقی که افق آشنا شود

ف

در جدایی اضلاع خیال از انسجام
شکل اثری لمس حادثه
دیدن جان تو از من بود
و کشیده شدن روح از جسم و
اضطراب نهان...
رؤیت تو از فاصله
که دیدن من از من بود
در برگرفتن از برگریز بی هنگام